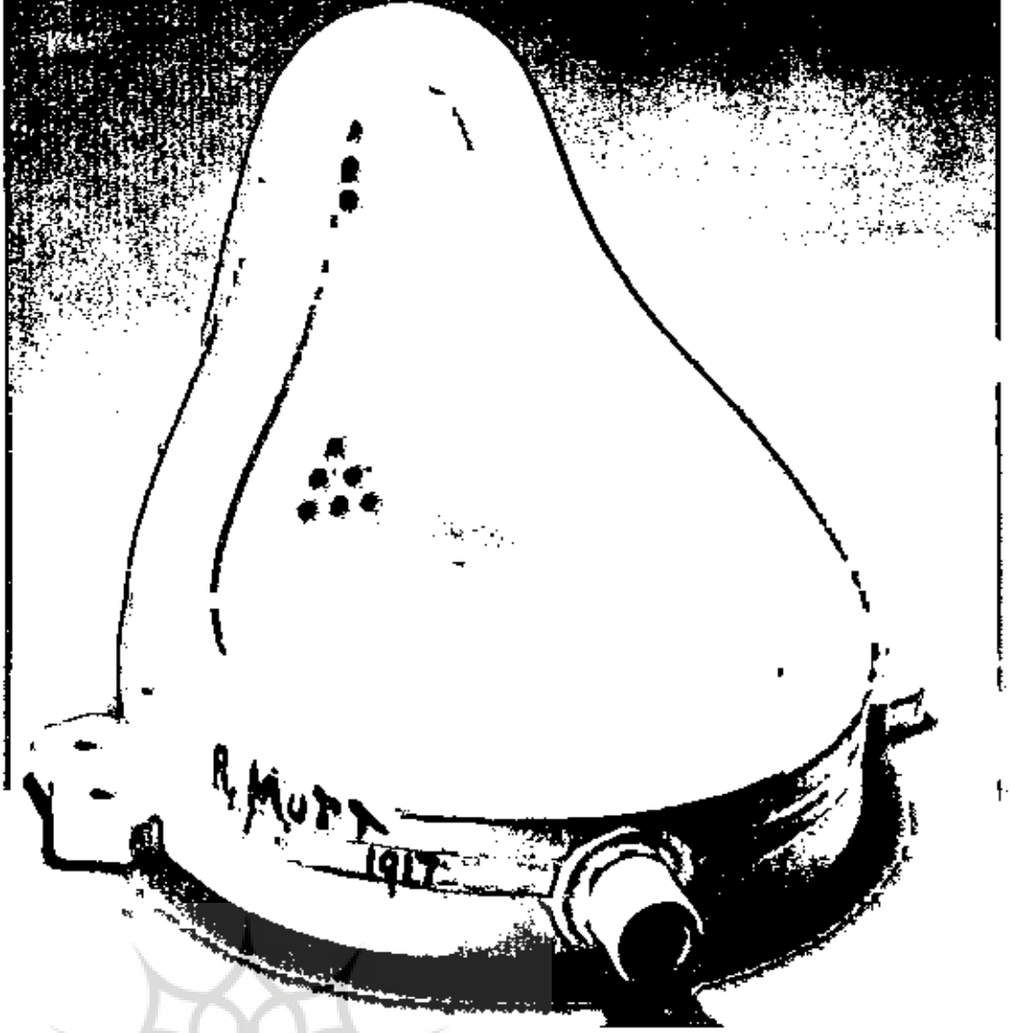

فرو ریختن

مطالعات فرهنگی و پست مدرنیسم

◆ عباس جان‌نثاری

مطالعات فرهنگی، گرایشی است که ریشه در تفکرات بنیانگذاران مکتب بیرمنگهام دارد که در دهه ۱۹۶۰ با مدیریت ریچارد هوگارت در انگلستان تأسیس شد. «ی. پی. تامپسون»، «ریچارد هوگارت» و «ریموند ویلیامز» بنیان‌های نظری این گرایش را پی‌ریزی کردند و بعدها نحله‌های گوناگون و قرائت‌های مختلفی از مطالعات فرهنگی در عرصه دانش انسانی در نقاط مختلف جهان صورت گرفت. مطالعات فرهنگی در مکتب بیرمنگهام، چندرویکرد اصلی شناخته می‌شود - از نظر علایق تحقیقی و تأثیرات نظری، شدیداً مبتنی بر شناخت است.

- اساساً به کندوکاو در فرهنگ‌ها به عنوان محلی می‌پردازد که قدرت و مقاومت در آن، ایفای نقش می‌کند.

- به مطالعه فرهنگ مردمی و «فرهنگ بالا» هر دو بهایی می‌دهد.

- تمهیدات سیاسی به دل مشغولی‌های چپ، غالباً بر موضوعات تحقیق موثرند.

«آندرو میلنر» و «جف براوِیت» ۲ معنی اصلی از مطالعات فرهنگی استنباط کرده‌اند: «مطالعاتی بین رشته‌ای یا فرا رشته‌ای، نوعی مداخله سیاسی در دیگر رشته‌های دانشگاهی»، «فرشته‌ای کاملاً جدید که بر مبنای موضوعی جدید تعریف می‌شود» و بالاخره «فرشته جدیدی که بر مبنای پارادایم نظری جدیدی تعریف می‌شود». مطالعات فرهنگی در تعریف اول میلنر و براویت، به عنوان مطالعاتی بین رشته‌ای و فرا رشته‌ای معرفی می‌شود، به دلیل آنکه مطالعات فرهنگی از بدو تأسیس تاکنون از منابع فکری گوناگون و متنوعی (مارکسیسم، نشانه‌شناسی، فمینیسم، نظریه انتقادی، پسامدرن و غیره) بوده است و همچنین حوزه‌های مطالعاتی مختلف و متفاوتی را مورد بررسی و کنکاش قرار داده است. شاید بتوان این تعریف را پذیرفت اما از سوی دیگر، می‌شود با افراط‌تر نهاد و مطالعات فرهنگی و رابطه‌اش را با همین رشته‌ها بررسی کرد. «مطالعات فرهنگی پایان هر یک از رشته‌های اصلی را در علوم انسانی مشخص می‌کند. گری نلسون مطالعات فرهنگی را «گروه ضد رشته‌ای رشته‌هایی» می‌داند که در حال محو شدن هستند و آن را با آتش در برابر سرکوب رشته‌های بیش از حد خاص و سنتی می‌داند».

در تمام تعاریفی که از مطالعات فرهنگی ارائه شده است چیزی که مخرج مشترک تمام آنهاست، موضع مقاومت در برابر استیلای گفتمان مسلط در عرصه‌های مختلف علم و دانش و سیاست و فرهنگ است که از طریق بازنمایی و برجسته‌سازی فرهنگ و گفتمان‌های به حاشیه رانده شده و حذف شده دنیای مدرن، به وجود آمده است. توجه به فرهنگ عامه‌پسند، برداشتن خط تمایز بین فرهنگ بالا و فرهنگ مردمی، علاقه به درک معنا در تمام متون و نه تنها متون هنری و بالاخره ایجاد «فضا برای آرا و عقاید مقبول مانده و جوامع بدنام شده»، «تولید دانش از نظرگاه‌های فراموش شده و زیردست فرهنگ عمومی و گوش سپردن به آوازهای دوردست یا حاشیه‌ای»، از ویژگی‌های اساسی مطالعات فرهنگی است. جایی که فصل مشترک مطالعات فرهنگی با رویکرد پست‌مدرن به فرهنگ خود را نشان می‌دهد.

«به طور کلی نگرش پست‌مدرن نسبت به فرهنگ از دهه ۱۹۶۰ در غرب شکل گرفت و بر نفی تمایز میان فرهنگ برتر و فرهنگ توده‌ای تأکید داشت». شکی نیست که رویکرد پست‌مدرن، محصول از بین رفتن تمایز بین امر والا و امر پست و نیز امر تجربه‌گرا و امر عامه‌پسند است. در برابر تمایز بین اینها مثل هر تمایز دیگری، در فرهنگ پست‌مدرن از بین می‌رود.

پست‌مدرنیسم و مطالعات فرهنگی از لحاظ پیدایش دارای تاریخ نزدیکی به یکدیگر هستند. پست‌مدرن در دهه ۱۹۶۰ تا ۷۰ میلادی متفکران و هنرمندان آمریکایی پا به عرصه وجود نهاد و نظریه‌پردازان اروپایی از آن در کارهای خویش استفاده کردند.

«مطالعات فرهنگی نیز پس از تأسیس در سال ۱۹۶۰، در دهه ۷۰ با مدیریت استوارت هال جایگاه برجسته‌ای در بین علوم یافت». از جمله ویژگی‌های پست‌مدرن، «حذف مرز بین هنر و زندگی روزمره، فروریختن تمایز سلسله‌مراتبی بین فرهنگ نخبگان و فرهنگ عامه، التقاط گرایی یا گالیچین گرایی سبک ادبی و آمیختن قاعده‌هاست». ویژگی‌هایی که از صفات بارز و اصلی مطالعات فرهنگی نیز به شمار می‌آید. بنابراین می‌توان پست‌مدرنیسم و مطالعات فرهنگی را تأثیر خیلی جهات (موضوع، روش، رویکرد و ...) همانند یکدیگر دانست. از این رو، «چرایی و چگونگی پیدایش هر یک، می‌تواند به دلایل پیدایش دیگری کمک کند».

رویکرد پست‌مدرن، نوک تیز حملات خویش را متوجه فراروایت‌ها و گفتمان‌های مسلط دانش جهانی می‌کند. چنان که لیوتار می‌گوید: «ما دیگر نمی‌توانیم از ایده خرد کلیت‌ساز (totalizing) صحبت کنیم زیرا یک خرد وجود ندارد، بلکه آنچه وجود دارد خردهایی متکثر است».

پس آنچه باعث نادیده انگاشتن و حذف گفتمان‌هایی در جهان شده است، همان گفتمان‌ها و فراروایت‌های مسلط در هر دوره تاریخی از جمله دوره مدرن بوده‌اند.

میشل فوکو در دهه ۱۹۶۰ مفهوم زبان غیرگفتمانی را پرورانید که می‌تواند برای واکنش یا مقاومت در برابر گفتمان مسلط، مورد استفاده قرار گیرد. فوکو بر حسب مفاهیم «همان» و «دیگری» به تشریح میل فضایی خویش می‌پردازد. از دیدگاه او، فضای «همان» با روشنایی مشخص می‌شود. این فضا فضای گفتمان است. عناصری که فضای «دیگری» را مشخص می‌کنند - ظلمت و تاریکی - عناصری هستند که توسط گفتمان یا «همان» حذف می‌شوند. فضای «همان»، پارادایم مسلط علمی و اجتماعی، تاریخی، سیاسی و فرهنگی هر دوره است که بر اساس اولویت‌ها و بنیان‌های فلسفی و اخلاقی خود به حذف و به قول بلومن، به پنهان کردن دیگر فضاهای غیرگفتمانی یا دیگری می‌پردازد. فضای گفتمانی دارای ادبیات خود است. همان ادبیاتی که نظریه‌ها و رویکردهای علمی و سایر آن خود را مطرح می‌کنند. اما فضای «دیگری» زبان و ادبیات ندارد و یا بهتر است بگوییم گفتمان و فضای «همان» اجازه داشتن ادبیات و زبان را به او نداده است. از جمله فضاهای غیرگفتمانی در دوره کلاسیک می‌توان به جنون، روابط جنسی، میل و مرگ در دوره کلاسیک اشاره کرد که فوکو، دلوز و گاتاری به بررسی و نیازشناسی آنها پرداخته‌اند. همان کاری که بیجه در مورد اخلاق انجام می‌دهد. اما این مهم چگونه صورت می‌گیرد؟ در دنیای مدرن، دنیای تازه سوبی یا فضای «لایه‌ای» تازه‌ای به وجود آمد که ممیز از فضای «همان» و فضای «دیگری» است که بازیابی‌شناسی کانت امکان‌پذیری آن ثابت شد و بازیابی‌شناسی ساده تحقق یافتن آن. ممکن است این فضای لایه‌ای که در حدوسط فضای «همان» با روشنایی و فضای «دیگری» با ظلمت و تاریکی است به وجود بیاید. در اینجاست که پست‌مدرنیسم معنی می‌یابد. در واقع فضای لایه‌ای همان رویکرد پست‌مدرن است. این فضا ادبیات فضای غیرگفتمانی است که قادر به ارائه توصیفی سراپا تازه و متفاوت از گفتمان و «همان» است. این فضا همچنین می‌تواند درباره «دیگری» (دیوانگی، مرگ و ...) با روشی ماهیتاً متفاوت از آنچه که گفتمان قادر به سخن گفتن درباره آن است، صحبت کند. فضای لایه‌ای خود را در ادبیات به وضوح نشان می‌دهد. در جایی که گفتمان مسلط «لو» داده می‌شود، مانند سکس و مرگ در آثار ساد، جنون در آثار آرتوین در تاریخ فمینیستی و در تک‌گویی مولی، و در این فضاست که مطالعات فرهنگی شکل می‌گیرد.

بر این اساس می‌توان گفت که مطالعات فرهنگی و پست‌مدرنیسم با هم همراهند. در یک فضا - فضای لایه‌ای - متولد شده‌اند و با رویکردهای مشابه و موضوعاتی از جنس هم (به حاشیه رانده شده) به ابژه‌های مورد مطالعه خود می‌پردازند.

بنابراین آنچه اهمیت می‌یابد، ادبیات است. ادبیاتی که فضای لایه‌ای یا در واقع زبان پست‌مدرنیسم و مطالعات فرهنگی است. اینجا ادبیات، زبان تولید می‌کند، زبانی که نتیجه از آن تأسی می‌جوید و او را مجبور به پیروی از زبانی ادبی می‌کند. یا فوکو کل نوشته‌های خویش را دانستان می‌خواند ◆

منابع

- اسمیت، فیلیپ، درآمدی بر نظریه فرهنگی، حسن پویان، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۸۱.
- میلنر و براویت، درآمدی بر نظریه فرهنگی معاصر، جمال محمدی، نقش‌نیوس، چاپ اول، ۱۳۸۵.
- استیونز، مقدمه نظریه فیلم، گروه مترجمان، سوره مهر، چاپ اول، ۱۳۸۳.
- مولاین، فرانسیس، پست‌مدرنیسم در بوته نقد، خسرو پارسا، آگه، چاپ سوم، ۱۳۸۰.
- جیمز، سلیمان، مطالعات فرهنگی، جانی بوره، محمدی، هزاره، کل پژوهش‌های، چاپ اول، ۱۳۸۶.
- نظریه‌های فرهنگ در قرن بیستم، شیرین پایانده پویان، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- سراب، مارک، راهنمایی مقدماتی بر پساساختارگرایی و پست‌مدرنیسم، محمدرضا تاجیک‌منی، چاپ اول، ۱۳۸۱.
- بلش، اسکات، جامعه‌شناسی پست‌مدرنیسم، حسن چاوشیان، مرکز، چاپ اول، ۱۳۸۳.
- لیوتار، فرانسوا، وضعیت پست‌مدرن، حسینعلی نوذری، گامنو، چاپ سوم، ۱۳۸۱.
- بلومن، زیگموند، اشارات پست‌مدرنیته، حسن چاوشیان، نقش‌نیوس، چاپ اول، ۱۳۸۲.